

اسلام و دموکراسی از نگاه برنارد لوئیس  
مقاله "اسلام و لیبرال دموکراسی" برنارد لوئیس، اگر چه سالها پیش نوشته شده است، اما حاوی نکاتی قابل تأمل در رابطه با این مسأله مورد مناقشه است. ممکن است بسیاری با نقطه نظرات وی موافقت چندانی نداشته باشند، اما باید اعتراف نمود که برنارد لوئیس بر نقاط حساسی در فرهنگ سیاسی مسلمانان انگشت نهاده است (همچون آزادی و عدالت، شهر و شهروندی و غیره).

اسلام و لیبرال - دموکراسی، مروری تاریخی

برنارد لوئیس،

مجله دموکراسی، شماره ۷.۲ (۱۹۹۶)

در یک گفتگوی مختصر درباره مسائلی مهم، به راحتی می شود بوسیله کاربرد و یا تفسیر غلط کلمات کسی گمراه شد. بنابراین ابتدا باید بگویم که منظورم از "اسلام" و "دموکراسی لیبرال" چیست.

این روزها دموکراسی کلمه ای است که بسیار مورد استفاده و یا سوء استفاده قرار می گیرد. این کلمه معانی بسیاری دارد و در مکانهای عجیبی ظهور کرده است - اسپانیای جنرال فرانکو، یونان کلونلها، پاکستان جنرالها، اروپای شرقی کمیسرها - معمولاً همراه با پیشوندی کیفی از قبیل "هدایت شده"، "بنیادی"، "سازمانی"، "مردمی" و از آن قبیل که معنای کلمه را رقیق، گمراه و حتی وارونه می سازد.

تعریفی دیگر از دموکراسی توسط کسانی پشتیبانی می شود که مدعی اند اسلام خود تنها دموکراسی واقعی است. این ادعا کاملاً مطابق با واقع است اگر کسی معنای دموکراسی را مطابق فرض طرفداران این تعریف بپذیرد. بدلیل آن که این تعریف مطابق با تعریفی که من

از دموکراسی در این مبحث مینا قرار داده ام نیست، آن را به جهت بی ارتباط بودن با هدف حاضر کنار می گذارم.

نوع دموکراسی که من از آن سخن می گویم هیچ یک از اینها نیست. عجالتاً منظورم از دموکراسی لیبرال روش معمول انتخاب یا برکناری دولتها است که در انگلیس تکامل یافت و سپس میان ملتهای انگلیسی زبان و دیگران گسترش یافت.

در سال ۱۹۴۵، فاتحان جنگ جهانی دوم، دموکراسی پارلمانی را بر سه قدرت مهم محور تحمیل کردند. این دموکراسی در تمام آنها- شاید در یکی از آنها کج دار و مریز- دوام یافت. هنوز در هیچ کدام از آنها این دموکراسی به بحران واقعاً عمده ای برنخورده است. در میان متحدان، بریتانیا و فرانسه مدل دموکراسی مختص خویش را، با موفقیت متفاوت در زمان عقب نشینی از امپراطوری پس از جنگ به مستعمره های پیشین خویش انتقال دادند.

شاید بهترین روش تجربی برای تشخیص وجود آن نوع دموکراسی ای که منظور من است تقریر هانتینگتون باشد که زمانی می توانید کشوری را دموکراتیک بنامید که در آن، دولت در دو دوره متوالی به صورت صلح آمیز از طریق انتخابات آزاد تغییر کرده باشد. با انحصار به دو انتخابات، هانتینگتون رژیم هایی که مطابق نظر آگاهان از روش "یک فرد، یک رأی، یک بار" پیروی می کنند را از رده خارج می کند. بنابراین من دموکراسی را به این معنا می دانم که حاکمان کشوری از طریق انتخابات تغییر کنند؛ در مقابل کشوری که انتخابات به وسیله حاکمان تغییر کند.

آمریکایی ها مایلند دموکراسی و پادشاهی را دو کلمه متقابل بدانند. اما در اروپا اتفاقاً دموکراسی در پادشاهی های مشروطه بهتر از جمهوری ها است. بسیار سودمند است که

فهرستی از آن دسته کشورهای اروپایی تهیه شود که در آنها دموکراسی پیوسته و بی وقفه در دوره ای دراز مدت رشد یافته است و از هر منظری می توان گفت که در آینده قابل پیش بینی نیز ادامه خواهد یافت. فهرست این کشورها کوتاه است و تمام آنها به جز یکی پادشاهی است. سوئد، تنها استثنا مانند ایالات متحده است از این جهت که موردی ویژه به دلایل شرایطی ویژه است. در جمهوری فرانسه که از طریق انقلاب بیش از دو قرن پیش شکل گرفت حرکت دموکراسی با وقفه ها، عقبگردها و انحرافات همراه بوده است. این رکورد در اکثر جمهوری های دیگر اروپا و به همان علت در باقی دنیا به صورت غیر قابل مقایسه ای بدتر است. در تمام اینها، ممکن است درسهایی برای خاورمیانه باشد که هنوز در آن اصول حکومت موروثی به شدت قدرتمند است. عربستان سعودی به عنوان خالص ترین عرب و مسلمان کشورهای خاورمیانه نام و هویت خویش را از سلسله بنیانگذار و حاکم خویش دارد. امپراطوری عثمانی به عنوان موخرترین و طولانی ترین امپراطوری اسلامی نیز چنین بود. حتی رهبران انقلابی تندروی مانند حافظ اسد در سوریه و صدام حسین در عراق تلاش می کنند جانشینی فرزندان خویش را بیمه نمایند. در یک فرهنگ سیاسی ای که رشته مشروعیت سلسله ای قدرت بسیار دارد، احتمالاً دموکراسی در آنجا که با آن فرهنگ همراه است سهل الوصول تر باشد تا آنجا که مقابل آن است.

در رابطه با واژه دیگرمان "اسلام" چطور؟ این واژه نیز دارای معانی فراوانی است. اسلام در یک معنا حاکی از یک دین (نظامی از اندیشه، عبادات، عقاید، ارزشها و ایده ها) است که به خانواده ادیان یکتاپرستی و اهل کتاب تعلق دارد که شامل یهودیت و مسیحیت نیز می شود. به

معنای دیگر، اسلام یعنی تمام تمدنی که تحت حمایت آن دین رشد یافته است: چیزی شبیه آنچه از واژه مشترک پیشین "مسیحیت" (*Christianity*) مستفاد می شود.

در غرب هرگاه ما از هنر مسیحی صحبت می کنیم منظورمان هنر متعهد و دینی است. اما هرگاه از هنر اسلامی سخن می گوئیم منظور هر هنری است که توسط مسلمانان یا حتی غیر مسلمانان در داخل تمدن مسلمانان تولید شده است. به واقع هنوز می توان از نجوم اسلامی و شیمی اسلامی و ریاضیات اسلامی سخن گفت، به معنی نجوم، شیمی و ریاضیاتی که تحت حمایت تمدن اسلامی رشد یافت. هیچ معادلی برای نجوم یا شیمی و یا ریاضیات مسیحی وجود ندارد. هر کدام از این واژه ها، اسلام به معنای یک مذهب و اسلام به معنای یک تمدن خود موضوع تفاسیر بیشمار است. اگر از اسلام به عنوان یک پدیده تاریخی سخن بگوئیم، از جامعه ای سخن به میان می آوریم که اکنون بیش از یک میلیارد جمعیت دارد که اکثر آنان در طول منحنی وسیعی به وسعت ده هزار مایل از مراکش تا مینداناو گسترده اند و صاحب چهارده قرن تاریخ است و شاخص تعریف بیش از پنجاه و سه کشور است که در حال حاضر عضو سازمان کنفرانس اسلامی (*OIP*) می باشند. به دلایل روشن، بسیار دشوار است (گر چه غیر ممکن نیست) که حکمی عام و قابل قبول درباره واقعیتی به این عمر، حجم و پیچیدگی صادر نمود.

حتی اگر خود را به اسلام به عنوان دین محدود کنیم باید شاخص های مهمی را لحاظ نماییم. ابتدا آن چیزی است که مسلمانان خود آن را اسلام اصلی و ناب قرآن و حدیث (گفتار و کردار پیامبر) می خوانند، پیش از آلوده شدن به انحرافات نسل های بعدی. دوم اسلام فقهاست که حاصل ساختار پیشرفته عقلانی فقه و کلام اسلام کلاسیک است. در دوران اخیر، اسلامی نو

وجود دارد که متعلق به اصولگرایانی است که افکار آنها با قرآن و حدیث و عقاید کلاسیک این مذهب سنخیتی ندارد.

مشخصاً این آخرین قرائت از اسلام با دموکراسی لیبرال ناسازگار است، چه بسا که اصولگرایان خود اولین کسانی خواهند بود که بگویند آنها لیبرال دموکراسی را به عنوان شکلی فاسد و فساد انگیز از حکومت خوار می شمارند. این عده در بهترین حالت حاضرند آن را چون جاده ای برای قدرت ببینند، اما جاده ای یک طرفه. تاریخ و سنت

حال درباره آن دوی دیگر - اسلام تاریخی و اسلام به عنوان نظامی از اعتقادات، اعمال و سنتهای فرهنگی - چه طور؟ نگاه ابتدایی به سابقه تاریخی چندان خوشحال کننده نیست. غالباً در مناطق مسلمان دموکراسی های کارآمدی را سراغ نداریم. در واقع از میان پنجاه و سه کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی تنها ترکیه می تواند از آزمون هانتینگتون بگذرد، و آن هم از بسیاری جهات دموکراسی مشکل داری است. در میان دیگر اعضاء، می توان حرکت های دموکراتیکی را یافت، و در بعضی موارد حتی پیشرفت های دموکراتیک امیدوارکننده ای وجود دارد، اما واقعاً نمی توان گفت دموکراسی آنها حتی به حد و اندازه دموکراسی جمهوری ترکیه در حال حاضر است.

در طول تاریخ، غالباً معمول ترین شکل حکومت در جهان اسلام تک سالاری (Autocracy) - که نباید با ستمگری اشتباه شود - بوده است. سنت سیاسی غالب از نوع فرمان و فرمانبری بوده است، و نه تنها دوران جدید آن را ضعیف نکرد بلکه عملاً شاهد شدت گرفتن آن بوده است. با کاهش محدودیت های سنتی بر سر راه تک سالاری و با استفاده از ابزارها، روشها و تکنولوژی های جدید واری و کنترل، و کسب ثروت برای حاکمان، آنها خود را کمتر از قبل

وابسته به نظر مثبت مردم می دانند. این مسأله مشخصاً درباره حاکمانی صدق می کند که از درآمدهای نفتی ثروت اندوزی میکنند. با وجود عدم نیاز به مالیات، هیچ فشاری برای ارائه کار نیست.

حقیقت فرهنگی و تاریخی قابل توجه دیگر غیبت مفهوم شهروندی (*Citizenship*) است. هیچ کلمه ای در عربی، فارسی و ترکی برای شهروند "*citizen*" وجود ندارد. کلمه مشابه مورد استفاده در این زبانها به معنای هم میهن یا هم ولایتی است. این کلمات هیچ یک ملایمات کلمه انگلیسی سیتیزن "*citizen*" که از کلمه لاتین سیویس "*civis*" گرفته شده است و حامل معنای پولیتس یونانی - به معنای کسی که در امور شهر مشارکت می کند- است را ندارد. این کلمه در عربی و دیگر زبانها غایب است به این دلیل که مفهوم شهروند به عنوان مشارکت کننده، و شهروندی به عنوان مشارکت کردن در آنها وجود ندارد.

اما در عین حال عناصری را در قوانین و سنت اسلامی می توان یافت که می تواند به توسعه شکلی از دموکراسی کمک نماید. اسلام دارای ادبیات سیاسی غنی ای است. از نخستین ایام، متخصصین شریعت، فلاسفه، فقها و دیگران درباره طبیعت قدرت سیاسی، راههایی که باید قدرت سیاسی بدست آید و استفاده شود و یا احتمالاً سلب شود، و وظایف و مسوولیتها به اضافه حقوق و مضایای دارندگان آن به دقت اندیشیده اند.

سنت اسلامی به شدت مخالف حکومت خودکامانه است. خلافت به عنوان نهاد مرکزی حاکمیت در جهان اسلام سنتی مطابق تعریف فقهای سنی دارای جنبه های قراردادی و اجماعی است که خلیفه را از مستبد ممتاز می سازد. اعمال قدرت سیاسی بر اساس یک قرارداد فهمیده و ارائه می شود که مستلزم وجود وظایف دوگانه میان حاکم و مردم می باشد.

شهروندان موظف به اطاعت و فرمانبری از حاکم اند، اما حاکم نیز دارای وظایفی مشابه آنچه در اکثر فرهنگها موجود است در مقابل شهروندان می باشد.

این قرارداد می تواند فسخ شود اگر حاکم از انجام وظایف خویش بازماند و یا سر باز زند. اگر چه به ندرت، اما مواردی وجود داشته است که چنین فسخی صورت پذیرفته است. بنابراین عنصری از رضایت نیز در نظریه حکومت سنتی اسلامی وجود دارد.

احادیث بسیاری فرمانبرداری شهروندان را به عنوان یک فریضه توصیه می کنند، اما بعضی استثنائات را نیز نشان می دهند. به عنوان مثال یکی از آنها می گوید: "مخلوقی را که مخالف خالق خویش است اطاعت نکنید"، به بیان دیگر فرمان انسانی را که مخالف قانون الهی است اطاعت نکنید. همین طور حدیثی دیگر می گوید: "هیچ وظیفه فرمانبرداری در گناه وجود ندارد". یعنی اگر حاکم به گناهی فرمان دهد وظیفه اطاعت ساقط می شود. نکته قابل ذکر این است که گفته های پیامبر مانند این موارد، نه تنها به حق نافرمانی اشاره دارد (در تفکر سیاسی مغرب زمین این مسأله ناآشنا نیست)، بلکه موید وظیفه نافرمانی بر اساس حکم الهی است.

زمانی که از مرحله اصول به قلمرو آنچه جامه عمل پوشیده است می رسیم داستان البته عوض می شود. هنوز نکته اصلی باقی است: عناصری در فرهنگ اسلامی وجود دارد که می تواند به رشد نهادهای دموکراتیک کمک کند.

یکی از احادیثی که معمولاً به پیامبر نسبت داده می شود این گفته است که "اختلاف آراء در میان امت من رحمت است". به بیان دیگر، تکثر چیزی است که باید پذیرفته شود، نه اینکه سرکوب شود. نمود این دیدگاه را حتی امروز می توان در پذیرش چهار مکتب فقهی اسلامی توسط مسلمانان اهل سنت یافت. مسلمانان معتقدند که در عین حالی که قانون شریعت از

طرف خدا نازل شده است، چهار مکتب فکری بسیار متفاوت در رابطه با این قانون وجود دارد. این دیدگاه که می توان مسلمان راستین بود و حتی متفاوت بود اصلی از پذیرش تکثر و تحمل اختلاف آراء را به وجود می آورد که مطمئناً برای حکومت پارلمانی بد نخواهد بود.

نکته آخر که ذکر آن در این لیست خالی از فایده نیست تأکید اسلام بر کیفیت های دوگانه حرمت و تواضع است. رعایا حتی فرودست ترین آنها از دیدگاه قانون اسلام سنتی دارای حرمت فردی هستند، و حاکمان باید از غرور و تبختر بپرهیزند. مطابق سنت عثمانیها، در مواقعی که سلطان روساء و صاحب منصبان کشور را در عیدها به حضور می پذیرفت، او به نشانه احترام به قانون ایستاده آنها را می پذیرفت. زمانی که سلطانی جدید بر مسند نشاندگی می شد، او با فریادهای "سلطان، مغرور مباش! خداوند از تو بزرگ تر است" تهنیت گفته می شد.

تأثیر غرب در طول هزاره اول تاریخ اسلام، رابطه تمدن اسلامی و مسیحی رابطه غالب و مغلوب بود. از دست رفتن اسپانیا و پرتغال در دورترین انتهای مرزهای غربی تأثیری ناچیز بر سرزمین های مرکزی اسلام داشت، و پیشروی به قلب قاره اروپا چیزی فراتر از جبران آن بود. در سال ۱۶۸۳، یک سپاه عثمانی درست مقابل دروازه وین اردو زد. پیش تر از آن در قرن هفدهم،

کشتی های دریایی شمال آفریقا به جزایر بریتانیا در شمالی ترین نقطه ها یورش می بردند. اما همزمان با قرن نوزدهم، قدرت اسلامی آشکارا در مقابل قدرت رو به پیش رفت اروپا عقب می نشست. با مشاهده خویش به عنوان اهداف تسخیر و استعمار، مسلمانان طبیعتاً به این اندیشه فرو رفتند که مشکل کار کجاست. اسلام همیشه در امور دنیوی به طور کل موفق بوده است. بر خلاف بنیان گذار مسیحیت که به صلیب کشیده شد و پیروانش قرن ها پس از زندگی به عنوان اقلیتی رنج کشیده شاهد رسمیت یافتن مذهب شان در امپراطوری رم بودند، محمد (ص) در



طول حیات خویش حکومتی بنیان نهاد و به عنوان حاکم به جمع آوری مالیات پرداخت، قضاوت نمود، قانون وضع کرد، به سپاه قرمان راند و مبدأ جنگ و صلح بود.

مسلمانان تحصیل کرده که به خاطر قدرت نویافته رقبای اروپایی خود احساس سرافکندگی می کردند می پرسیدند: آنها چه کار درستی می کنند و ما چه کار اشتباهی می کنیم و یا به طور کل ما هیچ کار نمی کنیم؟ حکومت و کالتی مشروطه در صدر لیست بود. قرن نوزدهم شاهد ظهور مجالس انتخابی در شماری از کشورهای غربی بود و دموکراسی در معنی فعلی آن در شکل گیری بود. بسیاری از مسلمانان گمان می کردند راز قدرت و ثروت غرب در این اعمال و سنتهای عجیب و غریب غربی گنجیده است، و امیدوار بودند که با به کارگیری قانون اساسی و ساخت مجالس قانون گذاری در جهان اسلام توازن تمدنی برقرار خواهد شد.

عادت کردن به این دیدگاه ساده نبود؛ اولین بازدیدکنندگان مسلمان غرب، به بسیاری از آنچه را که دیدند علاقه ای نشان ندادند. اولین توصیف دقیق از انگلیس توسط یک مسلمان، گزارش جالب میرزا ابوطالب خان، ایرانی ترک ساکن لکهنو است که بین سالهای ۱۷۹۸ و ۱۸۰۳ در انگلیس بوده است. او کار مجلس عوام را از نزدیک مشاهده کرد و اظهار نظرهای او بسیار روشنگر هستند. دولت و نمایندگان مخالف که مقابل همدیگر روی نیمکت هایشان در طول سالن نشسته بودند او را به یاد درختانی انداخت که پر از طوطی اند و به روی یکدیگر پرخاش می کنند، منظره ای معمول از وطنش در هند. هنگامی که او دریافت هدف این محفل پرخاشگر قانون گذاری است بسیار شگفت زده شد. او به خوانندگانش توضیح می دهد که انگلیسی ها قانونی الهی را نپذیرفته اند و بنابراین مصلحتاً به این بسنده نمودند که بر مبنای تجارب قضاوت شان و مقتضیات زمان قانون گذاری نمایند.

گزارشات متأخرتر مثبت تر بود. اولین گروه دانشجویی مصری در سال ۱۸۲۶ به فرانسه رفت. قاضی عسکر آنها که شیخی از الازهر بود چیزهای بسیاری فراگرفت (شاید بیشتر از دانشجویان تحت قیمومیتش) و کتاب جالب توجهی درباره پاریس نوشت. او در این کتاب در لابلای مطالبش از مجلس ملی و آزادی مطبوعات سخن می راند، و به عنوان یک مشاهده دقیق درمی یابد که زمانی که فرانسویان از آزادی سخن می گویند، منظورشان تقریباً آن چیزی است که مسلمانان از عدالت درمی یابند. او با این دریافت درست به قلب تفاوت کلیدی میان فرهنگ سیاسی اروپایی و همتای اسلامی آن می رسد.

کاربرد "آزادی" به عنوان یک واژه سیاسی برای مسلمانان یک تحفه وارداتی بود که تاریخ استفاده از آن تنها به زمان انقلاب فرانسه و ورود ناپلئون بناپارت به مصر در سال ۱۷۹۸ بازمی گشت. قبل از آن این کلمه تنها دارای مفادی قانونی و اجتماعی بود و به بیان ساده تر تنها به معنی شرایط برده نبودن بود. برای متفکران مسلمان همانطور که آن شیخ الازهر بیان نمود، عدالت آن کمال مطلوب و سنگ نشانی است که می توان با آن حاکمان خوب را از حاکمان بد تشخیص داد.

در اواخر قرن نوزدهم، حاکمان مسلمان به این اندیشه رسیدند که قانون اساسی چیزی است که فقدان آن برای ملتهای خوش پوش به صلاح نیست. درست مانند جنتمن ها که لباس هاس سنتی را به نفع کتھای فراک، کراوات و شلوار به سبک غربی کنار گذاشتند، حکومت نیز خود را مزین به قانون اساسی و مجلس قانون گذاری به عنوان تجهیزات اساسی نمود.

اما تا آن زمان نظریه آزادی به عنوان توانایی مشارکت در تشکیل، مدیریت و حتی برکناری قانونی و جایگزین کردن حکومت ناشناخته ماند. این مفهوم که در منطق نهان مشروطه و

پارلمانتریسم نهفته است آشکارا یک درد سر برای خودکامگان سلسله های موروثی است که به سختی می توانند آن را بپذیرند و آنچه هستند باقی بمانند. سپس پرسش واقعی این بود که آیا قوانین اساسی، انتخابات و پارلمانها - مظاهر سازمانی دموکراسی - تنها همان است یا در واقع وسیله ای است که شهروندان بتوانند درباره حکومت شان اظهار نظر کنند.

اولین انتخابات جدی در جهان اسلام انتخاب پارلمان پیش بینی شده در قانون اساسی امپراطوری عثمانی در سال ۱۸۷۶ بود. بدون شک این پارلمان در حکم نهاد رومی بود که به صورت تشریفاتی به اوامر سلطان صحنه می نهاد. اما به زودی مجلس نمایندگان به دیدگاهی مخصوص به خود رسید. در ۱۳ فوریه ۱۸۷۸ نمایندگان تا آنجا پیش رفتند که از سه وزیری که اتهامات خاصی علیه آنان اقامه شده بود خواستند در مجلس حاضر شوند و از خود دفاع کنند. در پاسخ روز بعد، سلطان مجلس را منحل کرد و اعضایش را به خانه فرستاد. مجلس دوباره تا یک سال بعد از انقلاب ۱۹۰۸ ترکهای جوان منعقد نشد. این مرحله نیز بسیار کوتاه بود و با یک کودتای نظامی دوره طوفانی حکومت پارلمانی خاتمه یافت.

از آن زمان به بعد، پارلمانتریسم در جهان اسلامی خیلی خوب به اجرا در نیامده است. تمام انتخابات اغلب بیشتر آداب و سمبلهایی هستند که برای اعلام رسمی انتخابی که از قبل انجام گرفته - چیزی شبیه مراسم افتتاح ریاست جمهوری در آمریکا یا تاج گذاری در بریتانیا - برگزار می شود تا راهی برای انتخاب یک دولت. این همیشه بر این منوال نیست؛ وقفه ها و مواردی وجود دارد که انتخابات دارای محتوا هستند، و اگر چه (یا شاید به دلیل آنکه) شماری از حرکت های ناگهانی به طرف مقابل وجود دارند هر چه از قرن نوزدهم به قرن بیستم نزدیک می شویم شمار آنها بیشتر می شود.

طبقه بندی ابتدایی رژیمها

پیچیدگی دیگر در مورد واژه "آزادی" میراث امپریالیسم است. زمانی که بیگانگان اکثر (اگر نه تمام) جهان اسلام را تحت حاکمیت خویش داشتند، استقلال قومی یا ملی معنای دیگر و یا ابتدایی آزادی گردید، بدون هیچ اشاره ای به جایگاه فرد در نظام سیاسی.

اکثر کشورهای جهان اسلام امروز از استعلای خارجی آزاد هستند، اما در داخل آزاد نیستند؛ حاکمیت دارند اما فاقد دموکراسی اند. این فقدان مشترک نشانه عدم وجود اختلاف های بسیار فراوان در میان آنها نیست. جوامع مسلمان به طور کل (ترکیه با توجه به آنچه پیشتر دیدیم یک استثناءست) بوسیله نمونه های متفاوتی از رژیمهایی سلطه گر، خودکامه، مستبد، ستمگر و تمامیت خواه اداره می شود. یک طبقه بندی ابتدایی شامل پنج دسته می شود.

۱. **فردسالاری های سنتی.** اینها کشورهایهایی هستند مانند عربستان سعودی و شیخ نشین های خلیج فارس که رژیم های موروثی در آنها بر ستون های عرف، عادت و تاریخ می چرخند. این رژیم ها به شدت بر خصیصه خودکامگی استوارند، اما همان سنت هایی که از آنها در رنج اند باعث قوام آنها هستند: مشروعیت آنها به شدت وابسته به مقبولیت است، و تنگنای بیش از حد، آن را شکننده می کند. اما ستون های [مقوم] آنها به دلیل تضعیف شدن به وسیله آرا و نیروهای جدید کاملاً همانهایی نیست که پیش از این بوده. حاکمان از ابزار مدرن برای کمک به حفظ خویش استفاده می کنند، اما همان ابزار - مخصوصاً ارتباطات الکترونیکی و رسانه ها - اکنون در اختیار کسانی است که نظام موجود را ممکن است براندازند.

انقلاب ایران که شاه را در سال ۱۹۷۹ برانداخت، اولین انقلاب الکترونیکی در تاریخ بود. [اما] آخرین نخواهد بود. خمینی تا زمانی که در ایران بود هیچ و در عراق همسایه جز اندکی از او ساخته نبود. اما زمانی که به پاریس رفت و شروع به ضبط نوار صوتی نمود و از طریق سیستم

تلفن مستقیمی که شاه آن را راه انداخته بود با ایران تماس برقرار کرد، به مخاطبانی بی شمار و نتایجی که همه به خوبی از آن آگاهیم دست یافت. ماهواره، تلوزیون، فاکس و ایمیل قادرند پیام براندازی را از راههای غیر قابل کنترل مخابره کنند. روشهایی که انقلابی های مسلمان از آن علیه شاه استفاده کردند اکنون به شکل پیشرفته تری به وسیله کسانی که در پی براندازی جمهوری اسلامی اند مورد استفاده قرار می گیرد. دیگر گروههای اپوزیسیون قومی، مذهبی و ایدئولوژیکی، همان روشها را علیه رژیمهای حاکم در کشورشان استفاده می کنند.

**۲. خودکامگی های طرفدار مدرنیزه:** این ها رژیمهایی مانند اردن، مصر و به طور مشخص مراکش هستند که ریشه در خودکامگی های سنتی دارند اما قدم های مهمی به طرف مدرنیزه و مردمسالار شدن برمی دارند. هیچ کدام واقعاً در وصف دموکراسی لیبرال آن چنان که در بالا آمد نمی گنجند، اما هیچ کدام در خودکامگی مطلق نیز نمی گنجند. هر سه به سمت آزادی بیشتر در حرکت اند. مشکلات، عقب نشینی ها و موانع ممکن است فراوان باشند، اما جهت اصلی تغییر روشن است.

**۳. دیکتاتوری های به سبک فاشیسم:** این رژیم ها، به ویژه حکومت های تک حزبی بعثی در سوریه حافظ اسد و عراق صدام حسین مشابه فاشیسم اروپایی هستند. این ها در امور عرف و قاعده، عمل و سبک بیش از اندازه مدیون امثال بنیتو موسولینی و - با درجه ای خفیف تر- هیتلر هستند.

**۴. رژیم های اسلامی رادیکال:** تا به حال دو نمونه این نوع وجود دارد، ایران و سودان. ممکن است دیگرانی باشند که در پی آنها بیایند، شاید در افغانستان و الجزایر، گرچه در مورد اخیر احتمال آن در حال فرونشستن است تا رشد کردن. مصر استعداد جنبش اسلام رادیکال را

داراست، اما سیاست مداران مصری نیز مهارت عجیبی در نگهداری قدرت خویش دارند. به علاوه، خطر پان اسلامیسیم رادیکال برای حکومت ها بیش از حد اغراق آمیز است. خمینی می گفت در اسلام مرز وجود ندارد، اما او همچنین در قانون اساسی مشخص ساخت که رئیس جمهور جمهوری اسلامی ایران باید ایرانی نژاد باشد. جدا از جانشینانش، در رفتار خود خمینی ایرانی بودن مهمترین عنصر بود. در جاهای دیگر به همین شکل یک نوع عدم تمایل در میان حتی متعصب ترین گروه های اسلامی برای فروتر نشانیدن همبستگی ملی یا قومی شان در مقابل یک کلیت بزرگتر وجود دارد.

**۵. جمهوری های آسیای میانه:** دسته ی پایانی کشورها که بیشتر بر اساس تاریخ و جغرافیا قابل دسته بندی هستند تا شکل رژیم، شش جمهوری پیشین شوروی هستند که دارای جمعیتی اکثراً مسلمان اند و بعضاً این روزها از آنها به نام پنج "استان" ( به اضافه آذربایجان) یاد می شود. من جرأت نمی کنم رژیم های این کشورها را در دسته بندی ای بگنجانم، اما به نظرم می رسد که آنها برای خلاص شدن از شر ارباب امپریالیست پیشین خویش دارای همان مشکلاتی هستند که کشورهای مصر، آفریقای شمالی، سوریه و عراق در اوایل این سده مقابل اربابان پیشین شان داشتند. بعد از اعلام رسمی استقلال، عارضه های پساامپریالی از راه می رسد؛ دوره ی مداخله، قراردادهای یک طرفه، امتیازدهی، موافقت نامه های خفت بار و غیره. تفاوت عمده البته این بار آن است که ملت های مستعمره پیشین با لندن یا پاریس درگیر نیستند، بلکه با شوروی درگیرند. این ممکن است به نتایج متفاوتی ختم شود.

مسلمانان خارج از خاور میانه

صدها میلیون مسلمان نیز در آسیای جنوبی و جنوب شرقی وجود دارد، اما مجال اندک و ناآگاهی نسبی بنده نسبت به این سرزمین ها مرا وادار می کند که مختصری نه چندان مکفی درباره آنچه در این سرزمین ها می گذرد بیاورم. کشورهای پاکستان، بنگلادش، مالزی و اندونزی همگی به نظر می رسند بیشتر شرایطی نظیر مصر و مراکش دارند تا سوریه یا عراق که قابل تحسین است. به دلیل خاصی می گویم که کشورهای آسیای جنوبی به کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا (و نه برعکس) شباهت دارند. تقریباً به اندازه تعداد تمام مسلمانان جهان عرب، در اندونزی به عنوان مثال مسلمان وجود دارد، اما این جهان عرب است که بر این کشورها تأثیر گذار است. سرزمین های اسلامی که از دیدگاه تاریخی دارای شأن مرکزیت اند تا به حال از چنان تأثیری در جهان اسلام برخوردار بوده اند که مناطق دورتر به دشواری قادراند به آن موقعیت دست یابند. با توجه به جمعیت بی شمار کشورهای مسلمان آسیای جنوبی و جنوب شرقی و اهمیت روزافزون جوامع مسلمان برای غرب، این مسأله ممکن است تغییر کند. گروه نسبتاً کوچک دیگری از مسلمانان که ممکن است سزاوار توجه فراوان باشد، آن دسته از مسلمانانی هستند که به کشورهای غیر مسلمان اروپای غربی و شمال آمریکا مهاجرت کرده اند. این گروه ها بسیار حائز اهمیت اند، نه به دلیل آنچه در کشورهایی که در آن زندگی می کنند می گذرد، بلکه به دلیل تأثیری که آنها بر کشورهای اصلی خویش دارند. البته باید گفت اقلیت های مسلمان بسیار اندک هستند. اقلیت مسلمانان هند (برابر با یازده درصد کل جمعیت کشور) بزرگترین تمرکز مسلمانان در یک کشور غیر اسلامی به حساب می آیند. در حقیقت تنها دو کشور دیگر (اندونزی و بنگلادش) تعداد مسلمانان بیشتری در مرزهای خویش جای داده اند. در خاورمیانه، اقلیت مسلمان اندکی در اسرائیل وجود دارد. اتیوپی، کشوری مسیحی

که سابقه نهاد کلیسایش به دوره ی آپوستولیک می رسد، دارای اقلیت مسلمان قابل توجهی است، و بسیاری از کشورهای دیگر آفریقای مرکزی دارای اکثریت قابل توجه و یا اقلیت بزرگ مسلمان می باشند.

همچنین اقلیت های کهن مسلمانی در اروپا وجود دارند، در کشورهای بالکان، و در خود فدراسیون روسیه که احتمالاً پانزده درصد جمعیت مسلمان وجود دارد.

همچون خمینی که از جامعه ایرانیان در تبعید در دهه ۱۹۷۰ سود جست، برخی از گروه های سیاسی برای مبارزه با حاکمان در قدرت وطن خویش، در تلاش اند تا از میان جوامع جدید مسلمان در اروپا و آمریکای شمالی جلب حمایت نمایند. به عنوان نمونه، جنبش جدایی طلب کرد ترکیه، در میان جمعیت کرد ساکن آلمان بسیار فعال است. جنبش بنیادگرای اسلامی شمال آفریقا در فرانسه به جمع آوری پول، خرید اسلحه و سازماندهی مشغول است، و جنبش های متعددی از آمریکا به همین شیوه استفاده می کنند.

باید گفت که اکثر مسلمانان مهاجر در اروپا و شمال آمریکا هیچ علاقه ای به جنبش های انقلابی و رادیکال ندارند. بر عکس، این مهاجران به شکل روزافزونی در فرایندهای دموکراتیک (گاهی به عنوان شهروند) این جوامع شرکت می کنند، و در عین حال با کشورهای اصلی خویش در ارتباط اند. آراییی که آنها در نتیجه تجربه دموکراسی خود به آن می رسند، احتمالاً یکی از فاکتورهای مهمی باشد که آینده سیاسی دنیای اسلام را شکل می دهند.

## دین و دولت

در اسلام، همانطور که در فوق اشاره شد، از همان ابتدا یک تمازج و تداخل و تا حدودی یک نوع همگونی میان آئین و قدرت یا دین و دولت وجود دارد: محمد (ص) نه تنها پیامبر بود، بلکه حاکم نیز بود. از این نظر اسلام شبیه یهود عهد عتیق است و کاملاً متفاوت با مسیحیت به



نظر می رسد. آغاز مسیحیت، آن چنان که گفته شد با شکنجه تعقیب همراه بود و قرن‌ها تحت این شرایط زیست. حتی بعد از اینکه در قرن چهارم مذهب رسمی حکومت رم تحت رهبری امپراطور کنستانتین گردید، تفاوتی میان قدرت روحانی و دنیاوی برقرار بود. از آن زمان تا به حال، تمام حکومت های مسیحی، بدون استثنا تفاوتی میان مسند و منبر، کلیسا و دولت قائل شده اند. این دو قدرت ممکن است بسیار به یکدیگر نزدیک بوده باشند، مانند نمونه سزار-پاپی امپراطوری بیزانس، یا ممکن است جدا، هماهنگ یا مقابل با یکدیگر بوده اند؛ ممکن است گاه یکی بر دیگری غلبه پیدا کند و یا آن را بر کنار کند؛ اما این دوگانگی باقی است، مشابه آن تمایزی که در رم مسیحی میان "امپریوم" یا قدرت سلطانی و "ساکردوتیوم" یا قدرت روحانی وجود داشت.

اسلام در شکل کلاسیک و سنتی خویش هیچ همتای سازمانی ای ندارد. اسلام در مقایسه با مسیحیت فاقد روحانیت، سلسله مراتب روحانی و سازمان کلیسا است. مسجد تنها یک بنا است و نه همچون کلیسا یک نهاد. لاقلاً تا همین زمان نسبتاً اخیر این چنین بود، زیرا خمینی در طول حکومت خویش به یک نوع "مسیحی سازی" نهادهای اسلامی ایران با قرار نهادن خویش به عنوان پاپی برخوردار از عصمت، و سلسله مراتب برابر با معاون آرک بشاپ، اسقف و کشیس مؤثر بوده است. تمام اینها کاملاً با سنت اسلامی بیگانه بوده، و بر این مبنا "انقلاب اسلامی ای" کاملاً متفاوت با آنچه که معمولاً به عنوان میراث خمینی از آن یاد می شود بنیان نهاده شده است.

تمدن اسلامی خالق ادبیاتی غنی در الهیات، فلسفه و فقه تقریباً در تمام وجوه حکومت، قوه ها و کارکردهای آن بوده است. آنچه که به آن بسیار نپرداخته شده است تفاوت میان قدرت

مذهبی و قدرت دنیوی (سیاسی) است. کلمات برابر برای "سکولار" و "سکولاریزم" در زبان های مدرن اسلامی یا عاریتی هستند و یا نو ساخته. هنوز هیچ واژه هم معنی ای برای کلمات "لیمن" (مکلا) و "لیتی" (رعیت) وجود ندارد. فقها و دیگر نویسندگان سیاسی مسلمان مدتها پیش تفاوت میان دولت و دین، و امور این جهانی و آن جهانی را به رسمیت شناخته اند. اما این به هیچ وجه تمایز مطلق میان دو واژه غربی "اسپرینچوال" (روحانی) و "تمپورال" (دنیوی)، یا "لی" (آدم معمولی یا رعیت) و "اکسیستیکال" (روحانی وابسته به کلیسا) را نمی رساند. در نتیجه، این دوگانگی و تمایز شکل نگرفت. اکنون این دوگانگی بروز یافته، و ممکن است مسلمانان با ابتلای به بیماری مسیحیان، به درمانی مسیحی روی آورند که به معنای جدایی دین از دولت است.

البته من به خوبی آگاهم که اصلاحات و رفرم یک مرحله از تکامل مسیحیت، و عصر روشنگری یا "انلاتنمنت" دوره ای از تاریخ اروپا بود، و پیشنهاد من این نیست که گذشته غرب به نحوی به آینده اسلام پیوند زده شود. به هیچ وجه دلیلی نمی بینم که انتظار داشته باشیم مسلمانان دقیقاً همان طرح را با همان شیوه دنبال کنند. اگر آنها این چالش را در پیش گیرند، باید به شیوه خویش به این چالش بپردازند. متأسفانه تاکنون نشانه اندکی از این اراده وجود دارد که به این چالش پرداخته شود، اما می توان امیدوار بود.

تنها ترکیه تفکیک دین و دولت را به رسمیت شناخته است. قانون اساسی آن، کشور را جمهوری ای سکولار معرفی می کند. اسلام در عمل در بسیاری جهات، به عنوان فاکتوری مهم و به واقع در حال رشد، در کشور ترکیه و در درک ترکها از هویت شان باقی می ماند.

به عنوان یک اصل، تغییر تدریجی و بدون استفاده از زور بهتر از تغییر ناگهانی و اجباری است. دموکراسی نمی تواند مانند آفرودیت از کف دریا متولد شود. دموکراسی مولود مرحله تدریجی است، و به این دلیل، به نظر می رسد در جاهایی مانند مصر و اردن که تکاملی به سمت و سوی متوسعانه دموکراتیک در جریان است، چشم اندازهای بهتری وجود دارد. بعید است که برکناری دیکتاتورهای فعلی در عراق و سوریه به استقرار سریع یک دموکراسی کارآمد بیانجامد. تغییر رژیم دیگری در این کشورها احتمالاً به ایجاد دیکتاتوری هایی با درجه بی رحمی کمتری خواهد انجامید، که سپس ممکن است به صورت خودکامه های اصلاح طلب مصر و اردن ظهور کنند. این امر دموکراسی نخواهد بود، اما گامی بزرگ به جلو خواهد بود. جاهایی که چشم اندازی برای دموکراسی به دست می دهد مکان هایی است که تغییری تدریجی به سوی نهادهای آزادتر وجود دارد. دموکراسی همراه با حرکت به سوی آزادی تکامل می یابد. لیبرال دموکراسی های غرب دفتراً بروز نیافته اند. می توانیم تنها به تاریخ برده داری در ایالات متحده و یا عدم حق رأی برای زنان در بیشتر جهان غرب بیاندیشیم تا ببینیم حتی در شرایط بهتر، پیشرفت دموکراسی مستلزم زمان و کوشش است و چه بسا به سختی به نتیجه برسد. قدرت های امپریالیستی، بیشتر جهان اسلام را از حاکمیت محروم ساختند، بنابراین نخستین ضرورت استقلال بود. حاکمیت بیگانه برابر با استبداد بود، و می بایست به هر طریق ممکن به آن پایان داده می شد. اما استبداد نزد مردم مختلف، معانی مختلف دارد. در نظام سنتی اسلام، مقابل استبداد، عدالت است؛ در تفکر سیاسی مغرب زمین، مقابل استبداد آزادی است. در حال حاضر، اکثر کشورهای اسلامی درمی یابند که در عین اینکه به استقلال دست یافته اند، نه از

عدالت و نه از آزادی برخوردارند. برخی و به زودی شاید بسیاری وجود خواهند داشت که دموکراسی را مطمئن ترین راه برای دست یابی به هر دو بیابند.

نگاه خصمانه و توهین آمیز غرب نسبت به اسلام

د - نگاه غرب به مسلمانان

بسیاری از دانشمندان غربی چون استفاده از زور و خشونت را یکی از آموزه های اصلی اسلام شمرده اند؛ لذا مسیحیان چه در قرون وسطی و چه بعد از آن، همواره مسلمانان را عموماً و پیروان نخستین پیامبر را خصوصاً افرادی خشن و بی منطق معرفی کرده اند، به گونه ای که

دیگران را به زور به سمت اسلام می کشاندند. آنان فکرمی کنند که تاراج، اسیر گرفتن و قتل دشمنان اسلام و پیامبر و آزار کردن و ازمیان بردن آنان به هر طریق ممکن از احکام اسلام است! مونتنگری وات در این زمینه می گوید: به مرور که قبایل با محمد متحد شدند و او پی برد که بهتر است به متحدانش اجازه ندهد تا با یکدیگر خصومت ورزند، لازم دید تا منفذی برای تخلیه انرژی شان که پیشتر در حمله به یکدیگر برای کسب غنیمت به هدر می رفت پیدا کند. بدین ترتیب در سال های پایانی حیاتش چیزی را سامان داد که می توان آن را حملات منظم برای کسب غنائم در طول راه های سوریه و عراق نامید. استمرار این سیاست در زمان عمر، به جنگ های منظم میان مسلمانان و ارتش بیزانس و ساسانی انجامید که مسلمانان تقریباً همیشه پیروز می شدند. همین نویسنده در پایان اضافه می کند: به نظر روشن است که لشکرکشی های نظامی که به گسترش اراضی مسلمانان انجامید، اساساً شکل تهاجم برای کسب غنائم را داشته است.

## ۲. نگاه قرآن، پیامبر و دانشمندان مسلمان به غرب

### الف - عقیده اسلام و قرآن در مورد مسیحیت

دین اسلام همواره از ادیان آسمانی گذشته چون دین یهود و دین مسیح با تکریم و احترام یاد کرده است و پیوسته از اصل ادیان یاد شده تجلیل و تمجید نموده است زیرا به عقیده اسلام تمامی ادیان گذشته آسمانی بوده و برای هدایت و راهنمایی بشر به سوی وحدانیت و یکتا

پرستی آمده است. قرآن کریم در سوره عنکبوت اشاره به همین نگاه مثبت اسلام نسبت به ادیان گذشته نموده می فرماید: ولاتجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن...

یعنی با اهل کتاب جز بابهترین شیوه مجادله نکنید. و بعد در بیان علت این نوع رفتار مسلمانان با غیر مسلمانان می فرماید: ما به آنچه که خداوند به سوی شما نازل کرده است ایمان داریم و همانا خدای ما و خدای شما یکی است. (۷)

#### ب- رفتار پیامبر (ص) با یهودیان و مسیحیان:

پیامبر بزرگوار اسلام از همان ابتدای رسالت خود با مخاطبان مسیحی خود چه آنان که در برخورد مستقیم با ایشان مواجه می شد و چه آنان که در نامه های حضرت، مورد خطاب قرار می گرفت بسیار باعاطفه و ملاحظت رفتار می کرد و با این نگاه که تعالیم حضرت مسیح، در دعوت به محبت و بردباری به پیروان واقعی این دین مهر تأیید گذاشته است، می نگرست. این رفتار پیامبر(ص) با مسیحیان حتی در داستان مهاجرت مسلمانان به حبشه و مسیحیان نجران تبلور پیدا نمود. رفتار پیامبر(ص) با یهود نیز همواره با احترام و رعایت عدالت و انصاف در حق آنان و مراعات حقوق آنها بوده است. در نظر گرفتن حقوق یهودیان از سوی پیامبر(ص) در اولین پیمان عمومی مسلمانان در مدینه و پیمان دیگری که آن حضرت با سه طایفه معروف یهود، بنی نظیر، بنی قریظه و بنی قینقاع به امضاء رسانید که هم توانست موجب حفظ اسلام و مسلمانان گردد و هم به یهودیان به عنوان عضوی از آن جامعه نگرسته شد!

#### نگاه دانشمندان مسلمان به غرب

اندیشمندان بزرگ اسلامی در مواجهه با مسیحیت و یهود همواره با دید تقدس نگرسته اند. هیچ کجای تاریخ نمی تواند گواهی دهد که مسیحیت و ادیان دیگر مورد تهاجم و یورش و

اتهام بی مورد، دانشمندان اسلام واقع شده باشند. نمونه های زیادی در این مورد می تواند قابل ذکر باشد که نوع نگاه متفکران اسلامی را در مورد ادیان دیگر بیان می کند که به جهت حجیم شدن مقاله متذکر نمی شویم. البته آنچه گفتیم در مورد اصل این ادیان آسمانی است؛ اما در مورد پیروان دین مسیح و یهود و اربابان کلیسا ها، نگاه دانشمندان اسلامی ، نگاه انتقادی و اصلاحی بوده که آن هم نمی تواند خارج از انصاف و مروت باشد.

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

نتیجه گیری:

بر اساس آنچه که در مورد تاریخ دشمنی مسیحیت و یهودیت با اسلام و قرآن گفته شد و شواهد دیگری چون ایجاد کرسی های اسلام شناسی در مراکز علمی غرب با هدف لطمه زدن به اسلام، گسیل داشتن دانشمندان به عنوان شرق شناس، تدوین دائرة المعارف اسلامی و قرآنی به انگیزه وارونه جلوه دادن مبانی اسلام و قرآن و تضعیف معارف و احکام نورانی اسلام، تبلیغات کینه توزانه ی دانشمندان آنان در کلیساها علیه اسلام و ساحت پیامبرگرامی اسلام، همه و همه نشان از دشمنی بی چون و چرای غرب مسیحی و یهودی با اسلام دارد که انگیزه های زیاد و قوی می تواند وراء آن نهفته باشد. از جمله:

الف- حضور ابرقدرتها در کشورهای اسلامی و خواست و اراده ی آنها در رویارویی با اسلام و مبانی آن یکی از آن انگیزه های قوی به شمار می رود.

ب- پس از رویداد تاریخی یازده سپتامبر توجه به اسلام در دنیای غرب روبه افزایش است و هرروز بیشتر و بیشتر می شود، پیرو این مساله بعضی از سران غرب می کوشند با اعلام نظرهای کینه توزانه، به تنش میان دنیای اسلام و غرب دامن بزنند، تا بتوانند از آنچه که در جهان غرب در حال وقوع است، یعنی موج اسلام خواهی، جلوگیری کنند.



فهرست منابع:

۱. برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ص ۱۳۹، ۱۴۰
۲. منبع پیشین، ص ۱۴۷، ۱۴۸
۳. ویلیام مونتگمری وات، محمد پیامبر و سیاستمدار، ص ۲۹۷، ۲۹۰
۴. هفته نامه اشپیگل به تاریخ ۲۰۰۱/۶/۲ مقاله ی محمد کیست؟
۵. برخورد آرامی مسلمانان و مسیحیان، ص ۱۴۱
۶. منبع پیشین، ص ۱۴۳
۷. سورة عنكبوت: آیه ۴۶
۸. سیره ی ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۴۰
۹. اعلام الوری، ۱، ص ۱۵۷، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰

